

وېژه نامە صمد

دیجیتال كىنده : نىنا پويان

ویژه نامه

صد

تهییه و تنظیم از :

کمیته مشترک دانش آموزان، دانشجویان و معلمان

دیشگام



کرم شب تاب گفت: رفیق خرگوش، من همیشه میکوشم مجلس تاریک دیگران را روشن کنم، جنگل را روشن کنم، اگر چه بعضی از جانوران مسخره ام می‌کنند و می‌گویند "بایک‌گل بهار نمی‌شود، تو بیهوده می‌کوشی بانور ناچیزت جنگل تاریک را روشن کنی". خرگوش گفت: این حرف مال قدیمی هاست. ما هم می‌گوئیم: "هر نوری هر چقدر هم ناچیز باشد، بالاخره روشنائی است".

حمد (اولدوز و عروسک سخنگو)

حمد (ادبیات کودکان)

چرا می‌گوئیم دروغگوئی بداست؟ چرامی‌گوئیم دزدی است بد است؟ چرامی‌گوئیم اطاعت از پدر و مادر پسندیده است؟ چرا نمی‌آئیم رسیه‌های پیدایش و رواج و رشد دروغگوئی و دزدی را برای بچه‌ها روشن کنیم؟

حمد (ادبیات کودکان)

بچه را باید از عوامل امیدوار کننده، الکی و سست بنیاد ناامید کرد و بعد امید دگرگونه‌ای بر پایه شناخت واقعیت‌های اجتماعی و مبارزه با آنها را جای آن امید اولی گذاشت.

فهرست :

- | | |
|----|----------------------------------|
| ۵ | نگاهی به «کندوکاو» و مشکلات روز |
| ۱۰ | نگاهی به زندگینامه صمد |
| ۱۲ | صمد چگونه رشد کرد ؟ |
| ۱۹ | صمد و بیچه‌های روستا |
| ۲۲ | صمد در قلب من است |
| ۲۳ | بهرنگ |
| ۲۶ | ترا چونان سرودی مرود می‌کنیم |
| ۲۸ | نقدي بر «ماهی سیاه کوچولو» |
| ۳۰ | نقدي بر ۲۴ ساعت در خواب و بیداری |
| ۳۲ | معرفی صمد بهرنگی |
| ۳۵ | معرفی آثار صمد بهرنگی |
| ۳۷ | چند کلمه درباره علم و هنر |

نگاهی به «کند و کاو ...» و مشکلات روز

محتوای کتاب "کند و کاو در ... همچنان موضوع روز است

مشکلات طرح شده و کتاب "کند و کاو صمد" همچنان باقیست

از شهادت صمد، این معلم مبارز و متعهد، ۱۱ سال میگذرد. رژیم فاسد و سرسپرده پهلوی با قیام خونین توده ها سرنگون شده و ما در این مرحله از تاریخ مبارزات میهمان نگاهی دیگر به کتاب پراج صمد، "کند و کاو در مسائل تربیتی ایران" می اندازیم تا ببینیم دولتی که پس از شهادت دهها هزار نفر از توده های زحمتکش ما و چندین ماه مبارزه پیگیر با دیکتاتوری شاه بر سر کار آمد تا چه اندازه در صدد حل مشکلاتی است که صمد، در حیطه آموزش و پرورش در این کتاب به آنها اشاره می کند و آیا مقامات مسئول کنوی به چنین ایده هایی، توجهی نشان می دهند و اقدامی در جهت راه حل مشکلات انجام میدهند یا خیر؟

میدانیم که صمد معلم روستاهای آذربایجان بود و میباشد به کودکان خلق ترک و نا آشنا به زبان فارسی، با کتابهایی که در سراسر ایران و بزبان فارسی تدریس می شد درس های مختلف را بیاموزد، در واقع میباشد تواما "زبان فارسی را بهمراه ریاضیات و علوم و غیره تدریس کند و با در نظر گرفتن نحوه نگارش کتابها و مطالب گنجانده شده در آنها که به کودکان فارسی زبان هم نمی توانست چیز قابلی بدهد، مشکل زبان، ستم

مضاعفی را به کودکان خلقهای غیرفارس روا می داشت . صمد در مورد طرز نگارش و محتوای کتابها در جائی می گوید :

" مسله این است که بچه روزتاوی سینما ، تئاتر ، روزنامه ، مجله ، مامور راهنمایی ، کارت تبریک ، صندوق پست ، اتوبوس و تاکسی ، غذا با قاشق و چنگال و کارد خوردن ، سوپسیس ، بیس بال ، پینک پنک و حتی بازی فوتیال و ... ندیده و نشنیده و در کتابهای درسی به اسمشان بر می خورد و چیزی نمی فهمدو با دهان باز به روی معلم نگاه می کند . " و یا در مورد تدریس کتاب در مورد خلقهای غیر فارس در جای دیگری مثال می آورد : " کتاب اولی که برای تدریس نه ماهه مدرسه های تهرانی نوشته می شود ، نمی تواند در همین مدت در مدرسه های آذربایجان درس داده شود و یاد داده شود . این مثال ساده را بخوانید و بفهمید که چرا ، در کتاب مثلا " کشیده است که از جائی آب می ریزد و زیر آن نوشته است : آب ، بچه فارسی زبان ، اینرا که ببیند خواهد گفت : آب . و معلم هم کمهدایتش کند می فهمد که نوشته زیر شکل هم " آب " است . و کار هم تمام است . اما اگر بچه ترک همین تصویر را ببیند خواهد گفت : سو ، بعد معلم خواهد گفت که " سو " نباید گفت و باید گفت : آب ، بچه هم که همه اش " سو " گفته و شنیده ، تا یاد بگیرد که " سو " همان آب است ، یک ساعت گذشته است . حالا فرض کنیم که همان ساعت یاد گرفت که " سو " همان " آب " است . به خانه که می رود باز " سو " خواهد گفت و شنید و تا فردا کلمه آب را فراموش خواهد کرد .

از همین مثال بسیار ساده قیاس کنید که معلم دبستانهای آذربایجان در تدریس چنان کتابی چقدر باید رنج بکشد و شاگرد را در زحمت اندازد و تازه نتیجه کارش هم قابل ملاحظه نباشد .

کتاب " کندو کاودر " همانطور که از نامش پیداست با نگاهی از درون به مسائل و مشکلات آموزش و پرورش ، نابسامانیهای مربوط به تربیت معلم و دانش آموز ، طرز نگارش کتابها و ریشه های وجودی آنها را مورد بحث و بررسی و انتقاد قرار میدهد ، ضمن اینکه برای حل برخی از مشکلات راه حل هایی هم پیشنهاد می کند . صمد در سراسر این کتاب با زبانی تلخ و گزنده از طریق بررسی مشکلات آموزش و پرورش ، چهره کثیف امپریالیسم و سلطه ددمنشانه آنها در میهن مان را به بهترین نحوی می نمایاند و خصلت طبقاتی فرهنگ وابسته به بیگانه و سیستم آموزش و پرورش امپریالیستی را با روابط بوروکراتیک آن بخوبی نشان میدهد . در قسمتی از کتاب می گوید : " آنها بی کتابهای

دانشسرایی مرا نوشته بودند و آنهاei که چنان کتابهایی را تدریس میکردند ، خبری از محیط کار من نداشتند . گویی میخواسته اند مرا برای معلمی در بهترین و مجہزترین مدرسه های دنیا و یا دستکم تهران تربیت کنند " .

یا در مورد روابط اداری : " رئیسهاei هستند که نهاد مردم آزاری دارند . سخت ریاست مآب هستند و جاه طلب . میخواهند به هر نحوی شده معلم ازشان حساب ببرد . گاهی می بینی که معلمهاei پخته و سر برآ را در حضورشان اذن نشستن و گفتن نیست . مستخدم باید اجازه ورود به اتاق ریاست بگیرد . نامه های توبیخ و تنبیه زود زود شرف صدور می یابد . هر گونه سخنرانی را با تحکم می گویند . معلم یعنی یک زیر دست الفبا گوی توسری خور " .

* * *

نکات عمدہ ای که صمد به آنها اشاره می کند از قبیل ، سیستم اداری مختص جوامع سرمایه داری ، فقدان کادرهای صالح برای تدریس در مدارس ، طرز نگارش کتابهای درسی بدون توجه به ناهمگونی تمدن در شهر و روستا و بدون اعتنای خلقهای غیر فارس ، وضعیت اسفناک آموزش و پرورش ، کمبود معلم ، کمبود مدرسه ، گرسنگی ، فقدان بهداشت صحیح و ... درد روستاها ، تعلیم روش تدریس طبق الگوهای کشورهای غربی بدون توجه به وضعیت خاص جامعه و بسیاری از مسائلی که صمد در این کتاب مورد بررسی قرار داده ، از مشکلاتی است که هنوز توده های تحت ستم ما با آنها دست به گریبانند و تنها مربوط به آموزش و پرورش نمی شود ، بلکه همانطور که صمد در این کتاب نشان داده ریشه در نظام حاکم بر جامعه دارد . آموزش و پرورش نیز مستقیما " از ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه تاثیر می پذیرد و هیچگاه نمیتوان مشکلات موجود در آنرا مستقل از کل مشکلات و نارسائیهای موجود در جامعه بررسی و حل نمود .

حال ببینیم امروز برای ریشه کن کردن این نارسائیها که یکی از نمودهایش در فرهنگ و آموزش و پرورش ما به این صورتها بروز میکند ، آیا اقدامات اولیه ای انجام شده است یا خیر ؟ آیا برنامه هایی به این منظور در دستور روز دولت قرار دارد و یا مقدمتا " درقانون اساسی پیشنهادی که برای تصویب به مجلس خبرگان میرود چه طرحی در این مورد داده شده است ؟ چه اصولی در این قانون به منظور ریشه کن کردن فقر و نابسامانی و امراض گوناگونی گریبانگیر اکثریت توده های زحمتکش ماست ، منظور شده

است ؟ چه اصولی برای بهبود وضع آموزش و پرورش در این قانون مطرح شده است ؟ با نگاهی به پیش نویس قانون اساسی با صراحت میتوان گفت ، هیچ . اصلی ، باین دلیل که وقتی روابط تولیدی دست نخورده بماند اموال سرمایه داران انحصاری زمینداران بزرگ محترم شمرده شود ، فقر نمی تواند ریشه کن شود ، بلکه هر روز در ابعاد وسیعتری خود را نشان میدهد .

چه دگرگونی در نظام فرهنگی ما پیش بینی شده ؟ هیچ ! تنها یک اصل کلی در این پیش نویس راجع به آموزش و پرورش آمده که دردی را دوا نمی کند . آیا در قانون اساسی به حقوق خلقها بیشتر از گذشته توجه می شود ؟ آیا حق آموزش زبان مادری بعنوان زبان اصلی به خلقها داده میشود ؟ آیا از این به بعد سیستم اداره آموزش و پرورش در هر منطقه تحت نظر مجلس محلی آن منطقه خواهد بود ؟ کدام اصل در پیش نویس به این مسائل پاسخ میدهد ؟ صحبتی از چنین حقوقی در میان نیست .

برای دگرگون کردن کتابهای درسی چه طرحی از طرف وزارت آموزش و پرورش داده شده ؟ آیا از معلمان زحمتکش و دلسوز در این مورد کمک گرفته شده است ؟ چنانکه پیداست گویا مطالبی که در مدح رژیم سرنگون شده گذشته در کتابها موجود است باضافه مطالبی که شناخت و آگاهی علمی به دانش آموزان میدهد حذف شده و در اساس نگارش کتابهای درسی تغییری داده نمی شود .

آیا دولت طرحی ضربتی برای افزایش مدارس جنوب شهر و اعزام معلم به روستاها در دست اجرا دارد ؟ آیا تحصیلات تا حد متوسطه اجباری می شود ؟ حق آموزش به طور رایگان به توده هاداده می شود ؟ خیر ، حرفی از این حقوق و این طرحها در میان نیست . در عوض مقامات مسئول با دقت تمام مشغول تحقیق در باره معلمان و آگاه و مترقی و شناسایی آنها هستند تا بنحوی عذر آنها را بخواهند و رابطه شان را با دانش آموزان قطع نمایند .

هنوز خون شهدای دانش آموز و معلم بر دیوار خیابانها نخشکیده بود که بخشنامه های دست و پا گیر و اختناق آمیز به مدارس سوزیر گردید . " معلمان حق صحبت از سیاست در کلاسها را ندارند ! بحث کردن در مدارس ممنوع است ! کسی حق انتقاد به دولت را ندارد و از این قبیل دستور العملها .

- اداره های حفاظت در نواحی آموزش و پرورش در هیئتی دیگر همچنان بکارکنیف

خود مشغولند تصفیه، معلمان مترقی از آموزش و پرورش در دستور روز مقامات قراردادند.
اینها چه چیز را میرساند؟ آیا تمام این نمودها نشانه، این نیست که نمیتوان
کتاب کندو کاو صمد را با طنز تلخش تنها کتابی تلقی کرد که نابسامانیهای آموزش و
پرورش را تنها در دوره‌ای خاص نشان داده است، بلکه در رژیم جدید هم مطالب
مطروحه در آن همچنان زنده و موضوع روز است؟

آری مشکلات طرح شده در کتاب کندو کاو صمد همچنان باقیست و با اقداماتی که
هم اکنون برای نابودی کامل دستآوردهای قیام از سوی انحصار طلبان مرتعج و سر-
سپردگان امپریالیسم در دست اجراست این مشکلات بیش از پیش همچنان باقی خواهد
ماند.

ادبیات کودکان نباید فقط مبلغ "لبت و نوع دوستی و تواضع" از نوع اخلاق مسیحیت
باشد، باید به بچه گفت که به هر آنچه و هر که ضد بشری و غیر انسانی و سد راه تکامل
تاریخی جامعه است کینه ورزد و این کینه باید در ادبیات کودکان راه باز کند.
صد (ادبیات کودکان)



"نگاهی به زندگینامه صمد"

صمد بهرنگی در تیر ماه ۱۳۱۸ در یکی از محلات فقیر نشین تبریز به اسم چرنداب دیده به جهان گشود. پدرش کارگر کم مایه‌ای بود که نیمی از سال را کار میکرد و بختی قادر بود که معاش خانواده را تامین کند. آب فروختن به روسها و عنمانیها در ایستگاه "وازان" از اولین شغل‌هایی بود که بیشتر کرد. صمد ۱۵ ساله بود که پدرش با موج بیکارانی که به قفقاز و باکو میرفتند، به قفقاز رفت و هرگز هم باز نگشت.

تامین معاش خانواده به دوش این کودک خردسال افتاد و از همان وقت با رنج و مشقات طبقه رحمتکش آشنا شد. او تا آخرین زوایای فقر و محرومیت پیش رفته بود و

مبارزه با سختیها از اوان کودکی و فشار اقتصادی، خود سنگ بنای شخصیت زنده و پر تحرک صمد در آینده گشت. او هیچگاه از مبارزه دست نکشید، اما در اثر آگاهی و رشد فکری، دیگر راه درست را پیدا کرده بود چرا که علل واقعی رنج و محرومیت توده‌ها را دریافته بود و برای از بین بردن آن به هر گونه تلاشی دست میزد، دیگر تنها برای تهیه لقمه نانی مبارزه نمیکرد، بلکه تلاشش بتدریج به شکل عالیتری که همانا مبارزه در راه برانداختن ظلم و ستم ملی و طبقاتی است، رسیده بود.

صد مدلیل فشار اقتصادی تا سیکل اول متوسطه بیشتر درس نخواند و وارد دانشسرای شد تا پس از اتمام دوره^۴ دو ساله آن به شغل معلمی که مورد علاقه اش بود بپردازد. کار معلمی را در روستای آذر شهر شروع کرد و پس از آن، در روستاهای دیگری مثل ممقان، قدجهان، آخیرجان و ... مشغول تدریس شد.

ضمن کار، به درس خواندن ادامه داد. دیپلم خود را گرفت و برای ادامه تحصیل وارد دانشگاه تبریز شد و در رشته زبان انگلیسی لیسانس گرفت.

صد مبارزه^۵ خود را نه تنها بوسیله انتخاب راه زندگی و نوع کارها و اعمالش به پیش‌می‌برد، بلکه از قلم خود نیز در این راه استفاده کرد. در دبیرستان با انتشار نشریه‌ای به‌اسم "قدنه" فعالیت ادبی خود را آغاز نمود. بعدها به نوشتن داستانهای کودکان، تحقیق در فرهنگ آذربایجان، ترجمه کتب ترکی به فارسی و تحقیق در مسائل تربیتی پرداخت و ضمناً "بدلیل جو اختناق و سانسور و چهره^۶ شناخته شده‌اش، به درج مقالات متعدد و ارزنده‌ای باسامی مستعار در مطبوعات آنزمان مبادرت نمود.

اغلب کتابهایش بدلیل محتوی آگاه‌کننده و پر بار آن، از اداره^۷ نگارش بیرون نمی‌آمد و در دام سانسور چیان رژیم، اسیر میماند ولی صمد خستگی ناپذیر راه خود را ادامه میداد و در هر یک از داستانهایش بطريقی، چهره و علل فقر و محرومیت و تلاش برای ریشه کن کردن آنرا بازگو میکرد. قصه‌هایش سراسر مبارزه است مبارزه بین فقیر و غنی، مبارزه طبقاتی، اما براستی بهترین قصه‌ای که ساخت همانا زندگیش بود.

دزخیمان رژیم سر سپرده^۸ پهلوی که تصور میکردند با نابودی صمد، راه او را نابود خواهند کرد، در شهریورماه ۴۷ او را مخفیانه به شهادت رساندند و جسم بیجانش را به ارس سپردند چرا که بدلیل محبوبیت توده ایش از دستگیری و کشتن او بطور علني هراس داشتند غافل از اینکه هیچ تدبیری نمیتوانست از صمد برای پیروانش سرمشی نسازد.

‘صمد’ چگونه رشد کرد؟

مجموعه‌ی آثار قلمی و فعالیتهای اجتماعی و سیاسی صمد بهرنگی را به عنوان نمونه بارزی از مبارزات خستگی ناپذیر و بی وقفه خلقهای ایران در سالهای اخیر تلقی کرده و سعی بر آن داریم تا با تأملی اندک در این تلاشها، به گوشه‌های ناشناخته‌ای از جریان مبارزات توده‌ای کشور خود راه پیدا کنیم. اعتبار و روائی نمونه، یاد شده از آنجا ناشی می‌شود که آثار این نویسنده، توانا را بهیچوجه نمی‌توان از فعالیتهای سیاسی وی جدا دانست و قلم در دست وی نه وسیله‌ای برای نوشتن، بلکه همچون سلاحیست که همیشه و در همه حال قلب استثمارگران را نشانه دارد و جز در راه رهایی خلقهای ستمدیده مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. بیوند بین زندگی سیاسی و ادبی این مبارز بزرگ تا آنجاست که می‌توان نوشته‌های وی را به عنوان اسناد معتبری از مبارزات توده‌ای کشور مادردهه گذشته به شمار آورد و با تعمق در این نوشته‌ها به تجلیل اوضاع سیاسی و شرایط مبارزه آن زمان پرداخت.

با توجه به سکوت و خفگانی که در دهه گذشته بر کشور ما سایه گسترده بود، ندای بهرنگی را می‌توان به آوایی شبیه کرد که هرازگاه از دل شب بر می‌خیزد و لرزه براندام تیرگیها می‌اندازد. تک درختانی که امید به زندگی را در دل شوره زارها می‌رویانند، ولی این گفته بدان معنا نیست که بتوان مبارزات بهرنگی و دوستانش را به سان حلقه گستته ای از سلسله مبارزات پیگیر ملت ایران تصور کرد. آیا جانبازیها و فداکاریهای مبارزانی که در گذشته نقد هستی را در راه خلق بخشیده بودند، در پرورش بهرنگی و تعیین راه او دخالتی نداشته است؟ آیا بهرنگی آواز خویش را از بلندیهای مرتبت شهیدان سرمنی داد؟ و یا از گرمی خون آنان نفس خویش را گرم نگاه نمی‌داشت؟ بعلاوه رخدادهای سیاسی جهان چه تاثیری در شکل گیری جهان بینی بهرنگی داشته‌اند؟

نگارنده تصور دارد از طریق پاسخ به پرسش‌های بالا می‌توان به ترسیم سیر تاریخی مبارزات خلقهای ایران کمک رساند و سعی دارد با مددگیری از حافظه، پاسخ سوالات را در خاطرات خویش جستجو کند. شاید از طریق یاد آوری خاطرات بتوان به قضاوت‌های او در باره پاره‌ای از مسایل پی برد و یادها را در خدمت شناخت هر چه بهتر راه وی به کار گرفت.

با این که در خردسالی و بهنگام تحصیل در کلاس ششم ابتدائی با او همکلاس بودم ، معهذا دوستی ما در حقیقت از سال ۱۳۴۰ آغاز شد . در کریدور پر از دحام دانشکدهٔ ادبیات تبریز ، دوست مشترکمان بهروز ما را بهم دیگر معرفی کرد . هردو خندیدیم و دقیقاً چند روزهای تحصیل در دبستان را به خاطرآوردیم . یاد روزهای کودکی و خاطره رقابت برسر نوشتن انسائی که به شکست من انجامیده بود . . .

دیوارها تکرار شد . بیشتر اوقات همدیگر را در کتابفروشی این سینای تبریز ملاقات می‌کردیم و ادامهٔ صحبت‌های خود را دربارهٔ کتابهای روز معمولاً " در قهوه خانه‌ای در همان نزدیکیها بپایان می‌بردیم . عقیده داشت که هر کتابی به زحمت خواندنش نمی‌ارزد . زیرا که مطلب برای خواندن بسیار زیاد است و مجال تنگ ! و این گفته بعضی‌هارا که گویا همهٔ کتابها به زحمت خواندن‌شان می‌ارزند ، مزخرف می‌خواند . در آن روزها کتاب افسانهٔ ایتالیا اثر ماکسیم گورکی توسط بهروز از متن انگلیسی به فارسی ترجمه شده بود . انتشار این کتاب فرصتی بود برای بحث دربارهٔ گورگی و مبارزات او . شناخت راه گورگی هر روز شور بیشتری به بحث‌های ما می‌بخشید . ولی باید اذعان داشت که هنوز تا شناخت واقعی نقطه نظرهای فلسفهٔ علمی و مارکسیسم لنینیسم ، راه زیادی در پیش داشتیم مشگل اصلی عبارت از عدم دسترسی به منابع و مأخذ بود . دیکتاتوری و خلقان حاکم را هر گونه شناخت را بر ما بسته بود . دسترسی به کتاب و یا هر منبع دیگر در این مورد ، کار آسانی نبود . معهذا حتی مطالعهٔ کتابهای مجاز نیز نوعی تعهد نسبت به جامعه‌در مابه وجود می‌آورد . بعضی از کتابها به طور مصلحتی اجازهٔ انتشار می‌یافتنند . با این‌همه تحلیل واقع بیانهٔ آنها نیز به نتایج آگاه‌کننده‌ای می‌انجامید . برای مثال ، تا آنجا که به یاد دارم ، اولین بحث جدی ما دربارهٔ سیاست‌های جهانی ، با مطالعهٔ کتاب " زردهای سرخ " آغاز شد .

اشغال به کار معلمی در روستاهای تماس مداوم نزدیک با محروم‌ان ، به او چیزهای زیادی از واقعیات اجتماعی کشور آموخته بود . از تعریفهایی که می‌کرد ، به نظر می‌رسید مطالعهٔ شرح حال جلیل محمد قلی زاده نویسندهٔ آذربایجانی که او نیز مدتها به کار معلمی در روستاهای مشغول بوده است ، در او تاثیر به سزاگی داشته است . از دلسوزی‌ها و مهربانی‌های این معلم بزرگ در حق شاگردانش یاد می‌کرد و بی‌آن که ابراز دارد ، خود نیز راه او را می‌پیمود .

نکته‌ای که حتماً "باید بدان توجه شود عبارت از این است که صمد بیشتر وقت خود را به مطالعه می‌گذراند.

در فاصلهٔ روستانا شهر فرصت مطالعه را از دست نمی‌داد. با این که محل خدمت او در نزدیکی شهر تبریز قرار داشت، از آمد و رفت روزانه خود داری می‌کرد تا برای انجام مطالعات خود فرصت بیشتری داشته باشد. عشق به توده‌های محروم و شوق زندگی با آنان، موجب شده بود تا بتواند به برقراری ارتباط آسان و صمیمی با روستائیان نایل شود. همین امر اقامت در روستا را برای او راحت‌تر می‌کرد. حتی بهنگامی که در شهر و در میان دوستان خود بود، از بکار بردن اصلاحات معمول در روستا و سخن گفتن به لهجهٔ مخصوص روستایی لذت می‌برد.

اخذ خصلتهای توده‌ای را می‌توان به عنوان یکی از دست‌آوردهای زندگی وی در روستا را نسبت در بکار بردن کلمات و جملات ساده برای روستائیان وسوس زیادی به خرج می‌داد و در این راه توفیق بیشتری به دست آورده بود و روستائیان از این که مثالهای ساده و قابل فهم او را بشنوند لذت می‌بردند. برای اثبات این گفته می‌توان به ذکر خاطره‌ای از زبان بهروز بسته کرد. بنا به گفتهٔ وی یکی از روستائیان که با او و صمد دوستی مشترکی داشته است، ضمن صحبت‌های خود از این که سخنان بهروز به سادگی حرفهای صمد نیست گله‌کرده بود. در هر حال، برخورداری از خصلتهای توده‌ای و نیل به برقراری پیوند نزدیک و صمیمی با توده‌های محروم به ویژه روستائیان، از خصیصه‌های بارزی بودند که شخصیت صمد را شکل می‌دادند.

در آذر ماه ۱۳۴۳ بعد از یک‌سال و نیم خدمت در منطقهٔ بلوچستان و شهرستان چابهار به آذربایجان بازگشتم. این بار دوستان بیشتری را در اطراف صمد و بهروز مشاهده کدم. آنان همچنان به انجام مطالعات بیشتر مشغول بودند. ولی واقع بینی و آگاهی از شرایط زندگی در جامعهٔ خود که به برکت زندگی در بین محروم‌ان و پیوند با روستائیان حاصل شده بود، مانع از آن بود که آندو به دامن محیط‌های روشن‌فکری سقوط کنند، حتی کوشش‌های بعضی از محافل رانیزکه برای کشاندن آن دو به محیط‌های روشن‌فکری انجام می‌گرفت، عقیم‌گذاشتند. برای نمونه‌بی‌مناسبت نیست اشاره شود، وقتی مقالات آنان که به بورسی در بارهٔ روستاهای آذربایجان اختصاص داشت، در یکی از نشریات معروف آن زمان به چاپ رسید، مدیر با نفوذ نشریه از آن دو دعوت کرد که جهت آشنائی بیشتر به تهران بیایند و پیشنهاد کرد تا موجبات انتقال آنان را به تهران فراهم آورد.

ولی حقیقت آن بود که صمد و بهروز به دور از خلق خود و جدا از تodeه های محروم و ستمدیده، روستاهای آذربایجان به عاشقانی می‌مانندند که از عشق خود به دور افتاده باشند. این نکته را می‌توان از نامه‌های صمد به دوستان و شاگردانش که در طول اقامت چند مانه، وی در تهران نوشته شده است، به وضوح دریافت.

او به تهران آمده بود تا کتاب درسی ویژه‌ای برای نوازمزان مناطق ترک نشین تهییه نماید و از این طریق کار آموزش زبان فارسی در مناطق مذکور آسان شود. ولی از همان اول در انجام این کار تردید داشت. فکر می‌کرد می‌گفت نتیجه، کار وی اعمال ستم ملی را آسان‌سازد. بهمین جهت در هر فرصتی مایل بود از عقاید دوستان خود در این خصوص آگاه شود. یکبار بر سر همین مطلب مرا رو در روی رفیق نابدل (اوختای) قرار داد و خود بدون آن که دخالتی کند به سنجش نظرات موافق و مخالف پرداخت. و بالاخره وقتی از او خواسته شد که در آموزش حرف "ش" حتماً باید از کلمه "شاه" به عنوان کلمه کلید استفاده کند، تصمیم قاطع خود را گرفت و با شوقی که به دیدار مجدد شاگردان خود داشت، تهران را ترک کرد. بعدها نیز هیچ‌گونه اصرار و یا حتی تهدید و ارعاب دشمن نتوانست او را به ادامه این کار وادارد.

صمد با تمام وجود خود ستم ملی را که در مورد آذربایجانیها، کردها و دیگر خلق‌های ایران اعمال می‌شد، درک می‌کرد و از این بابت کینه عمیقی در دل می‌گرفت ولی هرگز عمق این کینه نمی‌توانست او را به سوی تعاملات ناسیونالیستی افراطی و یا تجزیه طلبی و جدایی از دیگر خلق‌های ایران سوق دهد. به یاد دارم که در بحث بر سر مسئله ملیت، هرگز از یاد آوری نقش شرایط اجتماعی و سیاسی مشابه و یکسان به عنوان عامل پیوند دهنده افراد یک ملت غافل نمی‌شد و بر روی این نکته تاکید فراوان داشت.

کوشش در راه شناخت هر چه بیشتر ادب و فرهنگ آذربایجان در حقیقت برای او وسیله‌ای بود تا شناخت خود را از تodeه های محروم این دیار کاملتر سازد. بعلاوه عقیده داشت که یادآوری فرهنگ و هویتهاي اصيل ملی می‌تواند اعمال و گسترش فرهنگ استعماری موجود را در سرتاسر کشور با مشکلات جدی مواجه سازد. او در این راه مثلها و متلهای عامیانه را همانند یافته‌های گرانبهای گرد آوری می‌کرد. با جدیت فراوان داستانهای شفاهی مردم را از سینه‌های پر درد روستائیان بر روی کاغذ می‌ریخت و در کلامی کوتاه، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد.

روزی که تنها به خاطر گرد آوری مجموعهٔ کوچکی از اشعار ترکی پای میز محکمه دادگاه نظامی ایستاده بود. همراه بهروز در کنار پیاده رو خیابان بی صبرانه انتظار پایان جلسه دادگاه را می‌کشیدیم. دقایقی چند نیز قیافهٔ آگاه و مردانهٔ او را از پشت شیشهٔ پنجره نظاره می‌کردیم که چشم بر صورت آدمکهایی تحت عنوان قضات دوخته بود. ناشر و مدیر چاپخانه‌ای که نشریه مذکور را به چاپ رسانده بودند و جز متهمان به حساب می‌آمدند اولین کسانی بودند که پس از پایان جلسه دادگاه را ترک گفتند و ما توانستیم از طریق آنان با خبر شویم که دادگاه رای به تیرئه صمد داده است.

پس از دقایقی چند، خود وی از پله‌ها پائین آمد. به حرفهای احمقانه بعضی از قضات که در پایان جلسه سعی کرده بودند او را اندرز داده و به سوی زندگی راحت و بی درد سر دعوت نمایند، می‌خندید و لبخند تمسخر بر لب داشت. گویی از این که مهره‌های دشمن را اینقدر ابله و ساده بین می‌دید راضی به نظر می‌رسید. در حالیکه با لهجهٔ دوست داشتنی روستائیان صحبت می‌کرد، وضع دادگاه را در جمله‌ای کوتاه چنین بیان داشت: "نصیحت آدار اسیدور" یعنی ادارهٔ پند و اندرز بود !! .

آموزش‌رسم الخط اسلام، به صمد کمک می‌کرد تا بتواند از کلیه منابع و کتابهای که به زبان آذری در آذربایجان شمالی (شوروی) چاپ می‌شد، بهره‌گیرد. شناخت‌هر چه بیشتر تاریخ و فرهنگ آذربایجان عشق او را نسبت به مردم این دیار افزونتر می‌نمود هرگز قیافهٔ او را که به هنگام مسافرت به شاهیندژ کوهها و دره‌های سر راه را از پشت شیشه اتوبوس با نگاه خود نوازش می‌کرد، فراموش نمی‌کنم. وقتی متوجه شد که حالت نگاه او نظر مرا جلب کرده است، با حسرت چشم از آلاله‌های وحشی بیابان برگرفت و در حالیکه آه کوتاهی می‌کشید اضافه کرد: "راستی آذربایجان ما چقدر زیباست" ! با اینهمه همچنان که گفته شد، عشق به مردم و فرهنگ آذربایجان نمی‌توانست صمد را در دام تمایلات ناسیونالیستی افراطی گرفتار کند. عرصهٔ پرواز اندیشه‌های مردمی اوگستره تراز آن بود که تنها به سرنوشت آذربایجان بیندیشید. موارد متعددی را به یاد دارم. به افرادی که سعی می‌کردند در اثبات برتری زبان آذربایجانی نسبت به زبان فارسی سخن گویند، تذکر می‌داد که زبان و یا فرهنگ هیچ ملتی نمی‌تواند به زبان و فرهنگ ملت دیگر برتری داشته باشد.

حملهٔ وحشیانهٔ نظامیان امریکایی به سرزمین ویتنام و اوج گیری مقاومت مردم آن سامان، بحثهای پراکندهٔ دوستان را رنگ سیاسی بیشتری می‌بخشید. به منظور

بهره‌گیری بیشتر چاره‌ای جز تنظیم برنامه منظم جهت طرح مباحث نبود. قرار براین شد که محفلی مرکب از شش نفر به صورت جلسات هفتگی تشکیل شود. در رابطه با مباحث مطرح شده، رفقا هر کدام کتابی را می‌خوانند و خلاصه‌ای از آن را به اطلاع دیگران می‌رسانند. همچنین بدون اطلاع کامل از تجربه مبارزات گذشته، سعی شد تا با شیوه‌های ابتدایی مخفی کاری آشنائی بعمل آید. البته در شهر تبریز محفلهای دیگری نیز تشکیل می‌شد و تا آنجا که اطلاع دارم، صمد در دو محفل از محافل یادشده شرکت فعالی داشت. هرگز قیافهٔ خون گرفتهٔ او را به هنگامی که ترجمهٔ سرودم‌مجاهدان الجزایری را در آغاز یکی از جلسات قرائت می‌کرد، فراموش نخواهم کرد. بعدها با تجسم این قیافهٔ مصمم برای من مسلم می‌شد که او در آن جمع بهتر از هر کس دیگر می‌توانست سنگینی پرچمی را که به دوش گرفته بود، احساس بکند.

در این زمان صمد و بهروز توانستند با جلب موافقت مدیر یکی از روزنامه‌های محلی (مهد آزادی)، انتشار یکی از شماره‌های هفتگی آن را تحت عنوان آدینه به عهده بگیرند، انتشار این نشریه هفتگی برخلاف آنچه عده‌ای تصور می‌کنند، صرفاً "یک اقدام ادبی و یا روزنامه نگاری نبوده است، بلکه گامی بود آکاها نه در جریان یک مبارزه پیش‌بینی شده و فراهم آوردن مقدمات یک کار تشکیلاتی. درست در جهت تحقق همین هدف. انتشار آدینه موجب گردیم آمدن دوستان جدیدی شد. رفیق نابدل که خود یکی از قیافه‌هایی بود که در جریان انتشار آدینه در جرگهٔ دوستان صمد درآمده بود، نقش نشریهٔ آدینه را با نقشی که روزنامه پیش‌آهنگ "ایسکرا" در انقلاب بلشویکی شوروی بازی کرده بود، مقایسه می‌کرد.

در کار انتشار نشریه آدینه، صمد از هیچ‌گونه فداکاری خودداری نمی‌کرد، حتی در کار حروف چینی آن شرکت می‌کرد و از آن طریق با چند نفر از کارگران پیشرو چاپخانه دوستی نزدیکی پیدا کرده بود. همچنین انتشار این روزنامه تاثیر بسزایی در کارپیوند مبارزان آذربایجان با مبارزان دیگر ایالتهای کشور داشته است.

در این زمان انکاس جهانی خبرهای مربوط به جنگ ویتنام و زخم‌های مرهم ناپذیری که انقلابیون ویتنامی بر پیکر امپریالیسم جهانی وارد می‌کردند، همچنین دست‌آوردۀای ناشی از موقیت‌های انقلاب مردم کوبا، جملگی سبب شده بود که تاکتیک مبارزه مسلح‌انه بیش از پیش مورد توجه مبارزان ایرانی قرار گیرید. صمد در سالهای آخر عمر خود به این شیوه‌هاز مبارزه توجه خاصی معطوف می‌داشت بخاطر دارم، چندین مورد بزر

این گفته تاکید کرده بود که "اگر به موقع قلم خود را زمین نگذاشته و بجای آن تفنگ در دست نگیریم ، در آن صورت به روشنفکران ذهنگرای گسته از خلق تبدیل خواهیم شد " . جنبش ملا آواره در کردستان نظر او را به خود جلب کرده بود و با شور و شوق خبرهای آن را تعقیب می کرد . در این مورد به یاد دارم در کنار خیابان فرودسی تهران بی صبرانه حرف دوستی را که در باره اصول ملحوظه صحبت می کرد ، قطع نمود و گفت مبارزه اصولی همانیست که کردها در کردستان شروع کرده اند " البته این گفته ها و این گونه توجه به شیوه مبارزه مسلحانه نمی تواند بدان معنا باشد که صمد از اهمیت دیگر شیوه های مبارزاتی غافل بوده است چه ، کوشش های وی در زمینه مبارزه سیاسی بهیچوجه نمی تواند مورد انکار قرار گیرد . تحولات سیاسی سیاسی داخلی و خارجی اتخاذ راه قاطعتری را در مبارزه بر علیه استبداد داخلی و استثمار جهانی ایجاد می کرد و صمد در این راه در صدد پیوند با چهره های انقلابی راستین بود و بر مسافرت های خود افزوده بود . خداداد ماه در تبریز از هم جدا شدیم ، با این قرار که در شهریور ماه هم دیگر را در تهران ملاقات خواهیم کرد . نبودن صمد بر سر قرار برای من تعجب انگیز بود و فردای آن روز فهمیدم که او دیگر نخواهد آمد .

اینکا و تبدیل به ستاره درخشانی در آسمان پر ستاره ایران عزیز شده ، ستاره ای که سالهای سال در شبها تاریک راهنمای رهروان حقیقت خواهد بود .

بblem یکی از رفقای او

داستانی بر مبنای زندگی اصغر عرب هریسی (یکی از شاگردان صمد در یکی از روستاهای آذربایجان) .

صمد و بچه‌های روستا

مرضیه‌احمدی اسکوئی ، شهید فدائی ، داستانی دارد در کتاب " دالغا " (خاطرات یک رفیق) بر مبنای زندگی اصغر عرب هریسی شاگرد صمد که در رابطه با شاخه تبریز سازمان چریکهای خلق فعالیت میکرد و در سال ۵۰ بدست دزخیمان ساواک به شهادت رسید . از آنجا که این داستان توانسته است چهره واقعی صمد و رابطه اش را با شاگردانش بخوبی نشان دهد و نقش درخشنan و تعیین کننده ای که این معلم راستین در رشد همه جانبه شاگردان خود داشته است ، بی مناسبت ندیدیم با نقل قسمتهایی از آن ، پویندگان راه صمد را به خواندن این داستان ترغیب کنیم .

مرضیه‌احمدی ، داستان خود را از زبان اصغر نقل میکند و شروع آن از زمانی است که صمد بعنوان معلم تازه پا به روستا گذاشته است و در هر عمل خود که یک نوع سنت شکنی و از دیدبچه‌ها تازه و عجیب است ، به آنها چیزهایی را می‌آموزد که تا آن موقع به آن فکر هم نکرده بودند .

قصه باین صورت آغاز می‌شود :

" سلام آقا معلم !

— سلام . . . چطوری پسر ، گوسفنداتو کجا ول کرده ای ، اینجا چه میکنی ؟

— گوسفندامون دارن میچرن ، دیدیم تو میائی اینجا ، او مدیم بگیم که بدله باستو ننه مون بشوره ، چرا خودت میشوری ؟

— چرا ؟ مگه من بدتر از ننه تو میشورم ، نیکا کن چقدر خوب چنگش میزنم .

— بلدى آقا . ولی بدنه تو بشوری ، لباسای آقا معلم قبلی مونو هم می‌شست .

— چی بدنه ؟ این که آدم کارشو خودش انجام بده ، یا اینکه دستاش سالم باشه و بدنه کارشو دیگرون واش بشون ؟

اصغر به فکر فرو رفت . معلم حرف تازه ای میزد که او جوابش را نمیدانست . تا حالا چیزهای غیر از این شنیده بود . معلم لباسهایش را توى چشمeh می‌شست و آنها را

روی سنگ چشمه میگذاشت. اصغر با نگاهی حیران او را برانداز کرد، چشمان مهربان و سبیل آویخته اش را. اولین بار که او را دید تصمیم گرفت. وقتی بزرگ شد، اولین کاری که میکند، سبیلهای مثل سبیلهای معلم بگذارد، بعد هم برود معلم بشود، نه مثل آقا معلم قبلی که محلسان نمیگذاشت، و اصلاً "توی ده پیداش نمیشد، اگر هم میشد آنها را بحال خود رها میکرد، بلکه مثل آقا معلم سبیلو، که همه بچه ها از روز اول از او خوششان آمده بود، و حالا در برابر او نشسته بود. یک عالم‌حرف داشت که بزند، اصلاً "از دور که دیده بود" سبیل" بطرف چشمه میآید، بهمین منظور گوسفند اشوبحال خود گذاشت و آمده بود تا با او صحبت کند. اما اویکباره حرفی زد که باعث شده همهٔ حرفهای خودش، از یادش برود. او گفته بود، این بده که آدم دستش سالم باشه، ولی کاری را که میتوانه خودش بکنه، بده هیگر چون واشن بکنن . . .

علم که نمیتوانست دروغ گفته باشه؟ و در اینصورت باید "چنگیزخان" ارباب ده و خانمش و پسرانش همه همیشه کار بد کرده باشند".

باین ترتیب، صمد با عمل آگاهانه خود، به شاگردانش اختلاف طبقاتی را بتدریج میآموزد و راه از میان بردنش را: "با آمدن معلم تازه، هر روز دریچهٔ تازه‌ای بروی بچه‌ها گشوده میشد. آنها یاد میگرفتند در بارهٔ ساده ترین چیزهایی که در اطرافشان میگذشت و آنها هیچ وقت فکر نمیکردند، ممکن است آنها را تغییر داد، فکر کنند، دلیل بیابند و بفهمند که چطور میشود آنها را عوض کرد . . . وقتی بچه ها دور هم جمع میشدند، دیگر خیلی حرف برای زدن پیدا نمیکردند. معلم گوئی آرام و بدون تشویش فکر آنها را بیکاره عوض کرده بود، و آنها ناراضی نبودند. چیزهای فراوانی وجود داشت که آنها گوئی ندیده بودند . . . و حالا می‌دیدند. هنگام گوسفند چرانی، پشت کارگاه قالی بافی، موقع یونجه چیدن، شیر دوشیدن، درو کردن، همیشه و همیشه آنها پرسیدنیهای زیادی می‌یافتد و معلم هم با حوصله جواب میداد. او دیگر شده بود، پاره‌ای از مفرز آنها . . . که اگر نمیبود، اندیشه‌های دیگران ره بجائی نمی‌برد. نه به این معنی که بجای آنها فکر نمیکرد، نه، ولی آنچه را که بچه ها می‌اندیشیدند و جوابش را نمی‌یافتند، معلم دریافتی، به آنها کمک نمیکرد".

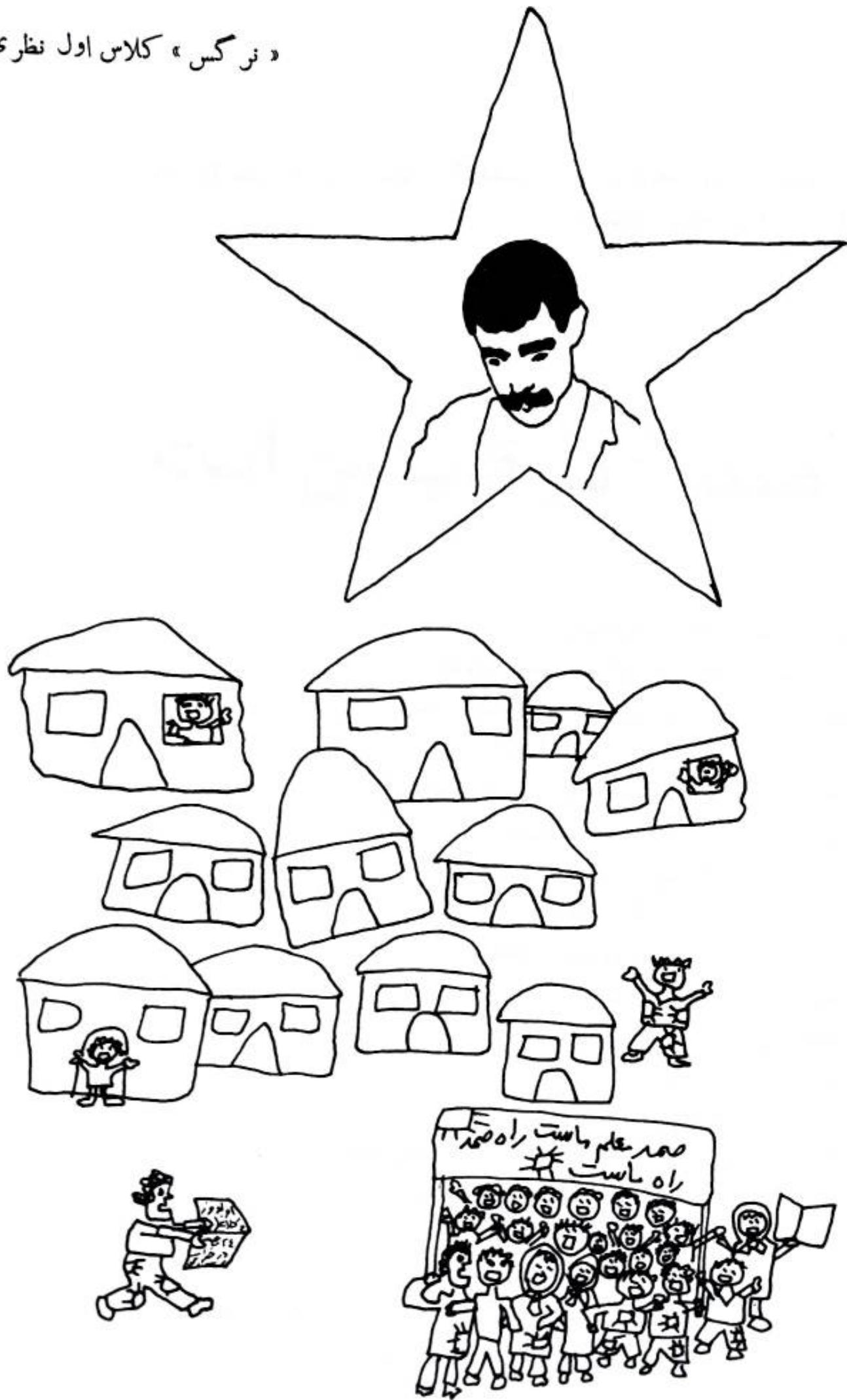
و بتدریج بچه ها آگاهی بیشتری می‌یافتد و در نتیجه قلبشان از کینه و خشم طبقاتی پر میشد، در مقابل پدر و مادران خود که نآگاهانه به ارباب خدمت میکردند و او را هر نظر موافق خود و قابل احترام میدانستند، می‌ایستادند و به آنها اعتراض

میکردند و گاهگاه خود بر علیه ارباب و ظلم و ستمی که به آنها روا میداشت دست به عمل میزدند و معلم هرگاه "شکوفه های کوچک و بارور خشم را تماشا میکرد... و آنگاه شکوفائی پر شکوه آنها را در نظر میآورد، دلش از شوق و امید سرشار میشد. او که قلبش انباسته از کینه و خشم طبقاتی بود، او که میدید آنان که باید در برابر ستم برخیزند، آنها که آگاهند، آگاهی خود را حقیرانه به تن آسائی و مقام و پول و زندگی راحت قربانی کرده اند، و برای توجیه سکوت ننگین خود، خروار خروار دلیل می تراشند و بهانه می آورند. اینکاین مشتهای کوچکرا می دید که آماده فرود آمدن بگردد؛ ستمگران خویشند. میگریست... اشگاو، اشگ شوق، اشگ امید، و گل شکفته آرزوئی دیرینه بود". بچه ها دیگر به حرفهای ارباب گوش نیمدادند و برایش بیگاری نمیکردند. آنها از طریق معلم خود دیگر پی بردند که: "چطور میشه اونها هر روز ثروتشون زیادتر میشه، ما فقرمون دلیلش رو شنه، ما کار میکنیم، اونها بهره شو میبرن. مثلًا "همین ارباب اصلا" چطور شد که صاحب ده ما شد؟ یه وقتی اجدادش با زور و تهدید آنرا صاحب شدند و بعده از چندین نسل حالا رسیده به چنگیزخان. یا ممکنه همین پدر بزرگش یه وقتی قحطی و خشکسالی بوده و دهقانان فقیر دسته از گرسنگی می مردمد، او که کمی ثروت داشته زمین این دهقانان را به قیمت خیلی ارزان مثلًا "به مقدار کمی نان، از دستشان خارج میکردند و باین ترتیب حالا کم کم چنگیزخان صاحب تمام این ده شده و حالا هر روز هم ثروت شزاد میشه، خودش که زحمتی نمیکشه... ما کار میکنیم و او محصول بر میداره. صمد هیچگاه رابطه اش را با شاگردانش قطع نکرد. بعضی از شاگردانش از جمله اصغر، به شهرآمدند، به کارهای مختلفی برای نان در آوردن و تجربه کردن دست زدند و در رابطه با معلم خود و کارشان هر روز به آگاهی بیشتری دست یافتند و زمانی که صمد را در آبهای ارس غرق کردند شاگردان او به هم میگویند:

"صمد در وجود من و تو زنده است، در وجود امثال ما هم همینطور. باید به دشمنی که الان داره خوشحالی میکنه، ثابت کنیم که کور خوانده... یادته یه روزی می گفتیم ما مثل همون ماهی سیاه کوچولو هستیم؟ الان که فکر میکنم، این صمد بوده که ماهی سیاه کوچولو بوده... من و تو باید همون ماهی قرمزی باشیم که وقتی قصه ماهی سیاه کوچولو تمام شد، دیگه بخواب نرفتن..."

و در واقع اصغر همان ماهی قرمز بود که در راه نجات خلق، راهی که صدمیرفت، جان خود را فدا کرد.

«نر گس» کلاس اول نظری



ترجمه فارسی شعری از علیرضا نابدل * (اوخنای) دوست صمد که در اصل به زبان ترکی آذربایجانی سروده شده :

"صد " در قلب من است

سخن از جدائی گفت "قارانقوش"

در لحظه ایکه مردان با مروت را چشم بر راه بود
به قلب طوفانها زد و خود را بdest فراموشی سپرد
اینک من، جواب "الدوز" را چه باید بدهم ؟
به هنگام زمستان که کوههای برفپوش سراغ میگیرند

از رعنای ترین و مهربانترین فرزند تبریز ،

فریاد میزنم : ای کوههای بلند !
بستر مهآلود (ارس) را بگردید !

"کجاست صمد ؟" بطعنه اگر بپرسد دشمن
مشت بر سینه میکوبم و میگویم :

صمد در وجود من و در قلب من است .

مبارزه را در ایستاده ،

که مرده اش نیز از مردمش جدا نیست

آنکه سخن میسراید نمی پاید ، و آنچه می پاید سخن اوست ،
یقین که خلق ، قصه عدالت را واقعیت خواهد بخشید .

خرلان در خواهد افتاد ، به خانه ستم ، از عدل ،
و دشمن ، صمد را رو در روی خود خواهد دید .

* - علیرضا نابدل عضو شاخه تبریز سازمان چریکهای فدائی خلق بود که در سال ۲۲

۱۹۰۰ ندست دهخدا، ساواک به شهادت رسید .

این قصه ایست که خلقها می‌سرایند
اگر یکی از صدا بیفتند، دیگری به صدا در می‌آید
قصه گو باز می‌ماند، و قصه دوام می‌باید
بخاطر خلق زندگی می‌کند آنکه در اینجا می‌بالد
"الدوز" را بگوئید دلواپس نباشد
که عشق صمد را در وجود خویش جای داده‌ام
صمد در وجود من و در قلب من است
و انتقام خواهد کشید از دشمنان خلق

۴۷/۶/۲۶

بهرنگ

"مینا" کلام دوم نظوه

امشب از سرما خوابم نخواهد برد
اینرا می‌دانم
از صدای طوفان و رنگ ابرهای آسمان
از غرش رعد و هیاهوی باد
می‌دانم که امشب نخواهم خوابید
مانند اکثر شباهای تاریک زمستان
اینرا از روی رنگ پریده^۱ پدرم
آتش خاک ترشده^۲ سیمان
لحاف سوراخ سوراخ شده^۳ خانه مان
می‌خوانم
که امشب نیز نخواهم خوابید.

صدای باد و خش برف می‌آید
و من
خود را زیر لحاف
هر لحظه
پنهان می‌کنم
تا شاید سرما مرا نرنجاند
ولی هر چه سعی می‌کنم
سرما بدنم را رها نمی‌کند
یاد مدرسه می‌افتم
یاد معلم مهربانم
کسی که هر روز برایش
تعریف می‌کنم :
که چطور شب گرسنه ماندم
چطور با سرما جنگیدم
چطور در خواب گربهٔ سیاه را راندم
واسب سفید را به آغوش کشیدم
او تا به آخر گوش می‌دهد
با ما مهربان است
از پدرم هم او را بیشتر دوست دارم
اگر روزی بخاطر کار زیاد
مشقها می‌نمایم را ننویسم ،
او کتکم نمی‌زند
او به ما می‌گوید :
که چرا ما همیشه گرسنه می‌خوابیم
در سرما می‌مانیم
کلاسمان کثیف و تاریک است
بهرنگ همه چیز ماست
او به ما می‌آموزد

که چرا
دارا انار دارد
وما نداریم
دارا تفنگ دارد
وما نداریم

* * *

یک قطره بزرگ آب
از سقف چکه می‌کند
بروی سرم
با خود می‌آیم
می‌بینم که خیلی سرد است
و هنوز
صدای برف می‌آید
صدای گرگ می‌آید
و صدای باد
و در گوش
صدای آقا معلم می‌پیچد!
"باید مبارزه کرد"
با تیرگی
و شباهای سرد
باید مبارزه کرد
و شباهای تیره را
نابود باید کرد."

ترا چونان سرودی

مرور می‌کنیم

ترا چونان سرودی

که در قلب ملتی جاریست

مرور می‌کنیم

سرودی که رازهای خفته در دل شب را

شکافت

در کلام کلاعهای سیاه پر ریخته

که برآشیانهای حقیر

سفر می‌کنند

در جویبار ماهیهای سیاه کوچولو

که از تنگنای جهالت

به دریای ژرف دانا بی میرسند

در دهان عروسکان سخنگوی

که دهان نمی‌گشایند مگر

برای گشودن رازی

در آرزوهای پسرکان لبو فروش

قوچعلی ها و کچل هایی که در انتهای

حقانیت نشسته اند

تورا چونان سرودی
حفته در حماسه و خون

مرور می کنیم

که با قلب پر کینه از خونهای گسترده رنگ رنگ
گذشتی

با عشقی غریب گونه به توده های گرسنه
و تو سنان بی لگام

و باران گریه ات بر گونه های کنگ خورده چرکین
ولبخندهای همیشگی ات
بر چهره های کوچک معصوم

مرور می کنیم

تورا که

در پاکترین قلبها ، مسکنی محکم ساختی
هدفی بی مرگ برگزیدی

و زنده ماندی

صمد ! تورا چونان سرودی

مرور می کنیم

از : ک -

نقدی بر "ماهی سیاه کوچولو"

از یکی از دانش آموزان کلاس سوم نظری

داستان از محیط محدود زندگی یک ماهی شروع میشود. ماهی که عصیان آگاهانه و شکل گرفته اش (هر چند نسی) او را وا میدارد تا برای تغییر مسیر زندگی یکتواخت هر روزه، بر علیه تمام آن سنتهای کهنه و پوسیده و دست و پا گیر مبارزه کند و تمام قید و بندها را بشکند. و این مبارزه از آنجا شروع میشود که یکروز به مادرش میگوید "در مقابل این عصیان، مادر محافظه کار او هر قدر هم که تلاش میکند و به نصیحت و فلسفه بافی میپردازد، شکست میخورد. پیر ماهیهای دیگر هم نمیتوانند در مقابل اراده ماهی مقاومت کنند و حریفش شوند. در نتیجه او را متهم میکنند که تحت تاثیر افکار مصر همان حلزون پیچ پیچی قرار گرفته که سرش را قبلًا "زیرآب کرده بودند. بنابراین نقشه نابودی او را میکشد و ماهی سیاه بنناچار فرار میکند. او هنوز نمیداند چه میخواهد و کجا باید برود ولی اینرا میداند که در طی راه بتدربیج برایش این موضوع روشن خواهد شد. در طول راه به کفچه ماهیهای خود خواه و مدعی اصالت و زیبایی میرسد. همانهایی که در یک جای ساکن و ول میخورند و حرفهای تو خالی خودشان را نشخوار میکنند و ابلهانه میپندازند که محور عالم هستند. این کفچه ماهیها نماینده روش فکران خرد و بورژواز هستند. قوربا غه مادر کفچه ماهیها هم حیوانی است دارای ماهیت دوگانه، چرا که هم در آب زندگی میکند و هم در خشکی و خود را خیلی عالم میداند و دیگران را تحقیر میکند. عکس العمل ماهی سیاه این است که کفچه ماهیها را بخاطر نادانیشان میبخشد و نقایص قوربا غه را صریح میگوید: "تو اگر صد تا از این عمرها هم بکنی، باز هیچ چیز نخواهی فهمید."

در ادامه راه ماهی به چرخنگ بر میخورد و چون او را کاملاً میشناسد، فریبیش را نیم خورد. چرا که خرچنگ دشمن طبقاتی و از این جهت مورد نفرت عمیق اوست. بعد با مارمولک آشنا میشود موجودی که همیشه بعنوان مظهر حقه بازی و دوز و کلک معروفی شده ولی صدم در اینجا ماهیت واقعی مارمولک را نشان میدهد. و مارمولک را

بعنوان موجودی دانا و یاری دهنده می شناساند که ماهیها را با خطرات راه کاملاً آشنا میکند. از جمله همین ماهی سیاه کوچولوی ما را و به او سلاحی برندۀ میدهد و آگاهی ماهی سیاه را افزایش میدهد. صمد در اینجا کوشیده تا چگونگی درهم آمیختن عمل و تئوری را نشان دهد. ماهی سیاه هم می آموزد و هم از آموخته هایش استفاده میکند.

سپس ماهی به دسته ای از ماهی ریزه ها برمیخورد. آنها مایلند همراه او بروند ولی از طرف دیگر ترس از خطرات راه مانع شان میشود. شهامت و اراده^۱ ماهی سیاه در ترس وفلج بودن ماهیها، شکافی ایجاد میکند تا اینکه بالاخره چند نا از آنها همراهش میروند. ماهی به آنها نشان میدهد که بر اثر بی حرکتی است که ترس بوجود می آید و در پی حرکت ترس آنها هم از بین میروند. اما همراهان ماهی چون به نیروی خود پی نبرده بودند هنوز ترس از برخورد با ماهی سقا در ذهن شان وجود داشت. این بی ارادگی و سستی ماهی ریزه ها در هنگام گیرافتادن توی کیسه^۲ سقا بخوبی دیده میشود چرا که آنها حتی حاضر میشوند به بهای قربانی کردن ماهی سیاه آزادی خود را بدست آورند. اما ماهی سیاه میداند که این نیز فریبی دیگر و امیدی بیهوده است و نباید از قدر تمندان تظار بخشش و آزادی داشت. واقعیات نیز بخوبی این موضوع را نشان میدهند. ماهی سیاه به ماهی ریزه ها می آموزد که هیچگاه نمیتوانند آزادی شان را در قبال رحم و گذشت ظالمان بدست آورند و تنها بوسیله^۳ مبارزه قهر آمیز است که میتوان آنها را از بین برد و آزادی را بدست آورد.

ماهی سیاه همانگونه که در تمام طول راه به سخنانش عمل کرده، در پی این شعار که "مرگ هم باید در زندگی دیگران ناثیر گذارد" رسالتش را بخوبی به پایان میرساند و بقول خودش دیگر مهم نیست که پس از آن هم زنده باشد یا نه، چرا که او دیگر در زندگی همه^۴ ماهیان حل شده است و ثمره^۵ کارش را هم در آخر می بینیم که چگونه از ماهی سیاه که نشان دهنده^۶ تمام آن بد بختیها و رنجهای بشری است، ماهی سرخی که نمایانگر آینده ای روشن و خوب برای انسانهاست بوجود می آید.

*—"نه مادر، من دیگر از این گرددشها خسته شده ام... اینرا فهمیده ام که بیشتر ماهیها موقع پیری شکایت دارند که زندگی شان را بی خود تلف کرده اند. دائم ناله و نفرین میکنند... من میخواهم بدانم که راستی راستی زندگی یعنی اینکه تو یک تکه جا هی بروی و برگردی و دیگر هیچ؟ یا اینکه طور دیگری هم توی دنیا میشود زندگی کرد؟..."

نقدی بر ۲۴ ساعت در خواب و بیداری

همانطور که صمد در آغاز داستانش خطاب به خواننده گفته، قصدش از اینکار شناساندن بهتر و بیشتر زندگی بچه های این وطن است و اینکه در ضمن این شناخت و آشنایی، علت نابسامانی وضع آنها روشن شود. در اینجا صحبت از فقیر است وغنى تمام آن مصائب زندگی فقیران و اینکه چگونه میشود که همه فقیران بتوانند غنى شوند. این قصه بسیار جذاب و ساده است و نکات زیادی در خود دارد. مثلًا "موضوع جذب شدن افراد بیکار دهات و شهرهای کوچک به شهرهای بزرگی مانند تهران . و در این شهر بزرگ است که حتی در کوچکترین مسائل میتوان رد پای تضاد طبقاتی را مشاهده کرد: "آقا و خانمی جوان و یک توله سگ سفید و براق از ماشین سواری پیاده شدند. پسر بچه همراهشان درست همقد احمد حسین بود و شلوار کوتاه و جوراب سفید و کفش رو باز دورنگ داشت و موهاش رونگ خورد و شانه زده بود" .

و در کنار این پسر بچه شیک، بچه هایی را می بینیم که کفش بپا ندارند و هر کدام از طریقی مقداری پول بدست می آورند و چون تنها سرگرمیشان تاس بازی است، به اینکار می پردازند. و تازه از طرف آزادهایی که خودشان هم از طبقه آنها هستند، مورد تهدید قرار میگیرند. نه در نظامهای بهره کشی طوری است که قشرهای مختلف مردم فقیر را بی آنکه خود بدانند و یا بخواهند بجان هم می اندازند.

تنها دلخوشی لطیف گوینده این داستان، مغازه اسباب بازی فروشی است که او با تخیلات کودکانه و شیرین خود به اسباب بازی های آن جان می بخشد، همراه آنها به ویلایی میرود و هر چه دلش میخواهد میخورد. و در اینجاست که تمام تضادها به خوبی بیان میشود:

شمال شهر در مقابل جنوب شهر

ویلا " زاغه "

تمیزی " کنافت و دود "

از سیری ترکیدن " از گرسنگی مردن

اما او وقتی که از تخیلات و آن خوابهای خوش بیرون می آید، باز هم واقعیت تلخ و زشت اطراف خود را لمس می کند، اینکه گرسنه است و کنار خیابان خوابیده و سپور دارد جارو میکند.

در این رویا ها می بینیم که شتر به پرواز در می آید . شتر خود نماینده تمام خواستهای تحقیق نیافتند لطیف است و پرواز شتر سابل رهایی و گذار به دنیایی است که در آن همه میتوانند در راحتی بسر برند . دنیائی که در آن ارباب ها را در زیر زمینها دست بسته می اندازند تا کلفتها و نوکرها نفس راحتی بکشند . در مقابل این رویاها ، پدر لطیف میگوید ، هر چه خدا بخواهد همان میشود . او نمیداند که هر چه خودش و امثال او بخواهند همان خواهد شد .

نکته دیگر بیگانگی لطیف و بچه هایی مانند او با زندگی بچه های پولدار است وبالعکس : " هیچوقت نمیتوانستم بفهمم که توی خانه هایی به این بزرگی و تمیزی چه جوری غذا میخورند ، چه جوری میخوابند و چه جوری حرف میزنند و لباس میپوشند ... " اما لطیف در برخورد با این واقعیات ، متناتی قابل تحسین دارد و غرورش اجازه نمیدهد که کاسه لیس افراد ثروتمند باشد او هیچوقت گدایی نمیکند ، مثل " هنگامیکه آن دختر بچه ناز نازی با پدرش برای خرید شتر محبوب لطیف میآیند و با مقاومت او روبرو میشوند . در این صحنه لطیف به عجز خود در مقابل قدرت آنان پی میبرد و می فهمد که باید " مثل آن خرس گنده سیاه پشت مسلسل بنشینند و عروسکهای ملوس و خوشگل را بتراساند " .

صد در خلال این قصه ، تضاد طبقاتی را بیان میکند و خصوصیات افرادی از هر دو طبقه ستمکس و ستمگر را به ما می شناساند و لزوم توام بودن تئوری و عمل را نشان میدهد .

اشکال

۱ - در بعضی جاها از لباس زنها صحبت شده (بازوها لخت و دامنهای کوتاه) ویا در جایی شتر می گوید : برویم گرمی تابستان را از تنمان در آوریم ، که نشاندهندۀ فصل تابستان است . در حالیکه در جایی صحبت از رفتن بچه ها به مدرسه میشود . با توجه به اینکه داستان فقط در طول ۲۴ ساعت است .

۲ - لطیف به پدرش می گوید : پدر ... در حالیکه گفتن این کلمه فقط از بچه های پولدار بر می آید .

دانش آموزان کلاس سوم نظری

"پرواز را بخاطر بسپار"

"پرنده مردنی است"

معرفی صمد بهرنگی

"من می خواهم بدانم آخر جویبار کجاست؟ من می خواهم بدانم که راستی راستی زندگی یعنی اینکه تو یک تکه جا هی بروی و برگردی و دیگر هیچ؟ یا اینکه طور دیگری هم تو دنیا می شود زندگی کرد؟"

سی و نه سال پیش در یکی از محله های فقیر نشین تبریز کودکی بدنیا آمد که صمد نامیدندش. در دامن رنج و محرومیت و ستمدیدگی پرورش یافت و چهره دریده فقر و ستم را که در زیر بار سنگینی آن کمر پدر و امثال پدرش خم می شد، بخوبی دید و شناخت هر چه بیشتر میزیست محرومیت و ستم و اختلافات طبقاتی را بیشتر حس می کرد. میدید که برادر بزرگترش چه مظلوم وار دست و پا می زند و دلش برای یک هوای تازه و آزاد لک زده. دست و پا زدن مردم را برای تهیه لقمه ای نان در میان لجن و کثافات و خرافات می دید.

به این مردم زحمتکش و کار سازنده این محرومترین طبقه ایمان آورد و دانست که حقیقت بدون وجود این انسانها کوری بیش نیست. این چنین بود که تصمیم به حرکت بسوی آخر جویبار و شناختن زندگی گرفت و برای تغییر مسیر زندگی خود اراده کرد. اما همانند عده ای هنرمند پشت میز نشین و آجو خور ضبطی بدست نگرفت و مانند یک خبرنگار به میان مردم ترفت، بلکه با مردم و در میان مردم زیست. به دور افتاده ترین دهات آذربایجان در میان مردم رفت و معلم بچه های این دهات شد. در ضمن زندگی با این مردم بود که طعم واقعی ظلم و زورگویی را چشید و چه مردانه نا مردیهایی که در حقس می شد تحمل کرد و در مقابل درد و رنج و بد بختی خود را در میان دود و دم هروئین پنهان نمی ساخت. او رفت و خواند، دید کوشید و تجربه کرد و شناخت. از آن گروه معدودی بود که دیدن را با تجربه کردن پیوند می دهند. از آن عده آدمهایی

بود که ناپای جان برای عصمت و پاکی پافشاری کرد و برای حیثیت آدم، آدمدهقان و آدم گرسنه و مظلوم کوشید. او در تمام طول زندگی کوناهش به طبقه اش پشت نکرد در ضمن زندگی با آدمها بود که فکرش بارور شد و تصمیم به مبارزه با این نوع زندگی و با ظلم و ستم نمود و قلمش را وسیلماًی برای مبارزه انتخاب کرد.

برای زنده کردن ادبیات کودکان بکار کرفت و ادبیات نوینی را پایه ریزی کرد. برای کودکان این سازندگان دنیای آینده شروع به نوشتن کرد و تصمیم گرفت آنها را طوری بسازد که در دنیای پر مکروحیه تبلیغات، بتوانند خود و همسو عانشان را نجات دهند و به هر آنچه و هر که ضد بشری و غیر انسانی و سد راه تکامل جامعه است کینه بورزند و هر دو را در ادبیات کودکان راه داد.

او بزرگترین دردها و مسائل اجتماعی را مثل دزدی، کینه و نفرت به ظالم و عشق به آزادی را در داستانها و مقاله هایش مطرح ساخت. عده ای در این میان آمدند و گفتند ای وای صمد به سلامت فکری بچه ها لطمه وارد میسازد و به آنها می آموزد؟ و ما می پرسیم چرا نباید آموخت؟ در ماهی سیاه کوچولو "کینه تویی مرغ سقا که حز" طبیعت وجود اوست، کینه قوی به ضعیف و زور کو به ستمدیده است. نفرتی که صمد به کودکان می آموزد که اگر او یاد نداشته روزگار یادشان خواهد داد، یک نفرت انسانی است نفرت از بدی و خیانت. نفرت از بدان و جنایتکاران و ستمگران زمان است. او به این نکته اعتقاد داشت که ما نمی توانیم محبت خود را بدیگران ثابت کنیم، مگر اینکه به دشمنان مردم کینه بورزیم. شما آقایان انتظار دارید بهر نکها که خود یک سر دعوا هستند (همانند ماهی سیاه کوچولو که در مقابل مرغ سقا قرار گرفته بود) بیایند و ترک دنیا یاد بچه ها بدهند و یا به تبلیغات مسیح وارد دست بزنند که طرف دیگر صورت را دم چک بگیرند؟ بهرنگ برای بچه دنیای قشنگ و الکی نساخته و سعی کرده است قصه هایش نشان دهنده زندگی واقعی بچه های کارگر و مزدور و قالی باف و غیره باشد و علتها خیلی از دردها را برای بچه روش ساخته است. او معتقد به قهرمان سازی نبود و در داستانها یش بر روی کار سازنده توده مردم رحمتکش و فقیر همچون کچلها و یاشا رها تکیه کرد و حالا که صمد در میان ما نیست ما هم نباید از او قهرمانی بسازیم و او را موجودی مافوق بشری تصور کنیم. او هم انسانی بود همانند سایر انسانها، اما با این تفاوت که حاضر نشد در یک تکه جائی برود و برگردد و چهره زندگیش همچون آب حوض صاف و بی هیچ حرکتی بماند. نخواست که تن به خواری و ذلت دهد. بلکه بر علیه بد بختیها و این

نوع شکل زندگی بپا خاست بدنبال یافتن زندگی بهتر برای افتاد و همانند یک انسان
واقعی زیست .

اما دوستان عده ای از آنجا که همواره سعی دارند بر ما تحمیل کنند که دیگر
صمدی زاده نخواهد شد و صمد فقط یک نفر بود و دیگر بر نخواهند گشت و راه ماهی
سیاه کوچولو بی ره رو مانده و خواهد ماند ، از صمد برای ما بتی طلائی ساختند و
او را از سایر انسانها جدا کردند .

اگر صمد و امثال او انسانی برتر از سایر انسانها شده اند ، نه انیکه از آسمان و
از دنیا خارج آمده بودند بلکه زائیده زندگی و شرایط اجتماعی خودمان بوده اند .
صمد انسانی مافوق بشر نبود او همان انسانی بود که می باشد . این ما بودیم و
هستیم که عقب مانده ایم و این ما هستیم که باید این عقب ماندگی را خیلی سریع
جبان کنیم و به انسانهای چون صمدها تبدیل شویم . صمد راهش بی ره رو نمانده و
نخواهد . ماند ، ای آفایان که خواستید از او بتی بسازید و بگوئید که دیگر صمدی نخواهد
آمد . ما به شما می گوئیم که خود او گفت " ماهی سرخ کوچولوئی بود که هر چقدر کرد
خوابش نبرد ، شب نا صبح در فک دریا " . باشد که میراث او را بکار گیریم و ماهی
سرخی باشیم ، که بدنبال ماهی سیاه کوچولو برویم نا بدیریا برسیم .

متاله فمی از نشویه دانش آمیزان
دبيرستان زاگرس انتشار شده است

چرا دستگیری از بینوایان را تبلیغ میکنیم و هرگز نمیگوئیم که چگونه آن یکی
" بینوا " شد و این یکی " توانگر " که سینه جلو دهد و سهم ناچیزی از ثروت خود را به
آن بابای بینوا بدهد و منت سرش بگذارد که آری ، من مردی خیر و نیکوکارم و همیشه
از آدمهای بیچاره و بدبوختی مثل تو دستگیری میکنم . البته این هم محض رضای خداست
والا تو خودت آدم نیستی .

صمد (ادبیات کودکان)

معرفی آثار صمد بهرنگی

قصه های کودکان :

- ۱ - اولدوز و کلاغها
- ۲ - اولدوز و عروسک سخنگو
- ۳ - پسرک لبو فروش
- ۴ - قوچ علی و کچل حمزه
- ۵ - ماهی سیاه کوچولو
- ۶ - کچل کفتر باز
- ۷ - ۲۴ ساعت در خواب و بیداری
- ۸ - یک هلو و هزار هلو
- ۹ - سرگذشت پسرگ دهاتی
- ۱۰ - کلاغها ، عروسکها و آدم ها آیا چاپ شده یا بصورت طرح باقی مانده ؟
- ۱۱ - تلخون و چند قصه دیگر

تحقیقات فولکوریک و تربیتی و اجتماعی :

- ۱ - کندوکاو در مسائل تربیتی ایران
- ۲ - مثل ها و چستانها (با بهروز دهقانی)
- ۳ - پاره پاره
- ۴ - الفباء برای کودکان روستائی
- ۵ - آذربایجان در نهضت مشروطیت ایران
- ۶ - افسانه های آذربایجان در دو جلد (با بهروز دهقانی)
- ۷ - انشاء و نامه نگاری (با اسم مستعار افشنین پرویزی)

ترجمه :

۱- ما الاغها ، مجموع داستان از عزیزنیین

۲- دفتر اشعار معاصر

(چاپ شده)

صد بهرنگی بدلیل فضای اختناق حاکم بر جامعه بسیاری از مقاله ها و یا کتابهایش را با اسمی مستعار مطبوعات آندوره می فرستاد و یا به چاپ میرسانید .

اگر در مجلات و روزنامه های آن دوره زیر مقاله ای با اسمی زیر موافق شدید بدانید که بقلم شهید صد بهرنگی بوده است :

صاد ، قارانقوش ، چنگیز مرآتی ، بابک ، بهرنگ ، آدی باتمیش ، داریوش نواب مraghi ، افشن پرویزی ، ص ، آدام ، سولمازو ...

شتر خندید و گفت : لطیف جان ، تهران دو قسمت دارد و هر قسمتش برای خودش چیز دیگریست . جنوب و شمال . جنوب پر از دود و کثافت و غبار است اما شمال تمیز است . زیرا همه اتوبوس های قراصه در آن طرف ها کار میکنند . همه کوره های آجرپزی در آن طرفهایست . همه دیزل ها و باریها از آن ورها رفت و آمد میکنند . خیلی از کوچموخیا بانهای جنوب خاکیست . همه آبهای کثیف و گندیده جوهای شمال به جنوب سرازیر می شود . خلاصه جنوب ، محله آدمهای بی چیز و گرسنه است و شمال محله اعیان و پولدارها ، تو هیچ در " حصیر آباد " و " نازی آباد " و " خیابان حاج عبد الحمود " ساختمانهای ده طبقه مرمری دیده بی ؟ این ساختمان های بلند هستند که پائینشان مقاومت های اعیانی قرار دارند و قشری هایشان سواریهای لوکس و سگهای چند هزار تومانی دارند .

من گفتم : در طرفهای جنوب هم چنین چیزهایی دیده نمیشود . در آنجا کسی سواری ندارد اما خیلی ها چرخ دستی دارند و توی راغه میخوابند .

صد (۲۴ ساعت در خواب و بیداری)

مقالهٔ زیر به قلم صمد بهرنگی و با نام مستعار چنگیز مرآتی در نشریهٔ پژواک ۱ چاپ شده‌است. عنوان نمونه‌ای از کوشش‌های صمد در این زمینه آنرا انتخاب کرده‌ایم:

چند کلمه در بارهٔ علم و هنر

علم عبارتست از دانش انسان از طبیعت و اجتماع و اندیشه. علم این هر سه قلمرو عالم را ضمن مفاهیم و مباحث و قوانین خاص هر یک منعکس می‌کند. درستی و حقیقت آنها را هم فقط در عمل می‌توان به اثبات رساند. عمل تنها معیار حقیقت است. علم از فعالیتهای عملی انسانها برای رفع نیازمندی‌ها یشان سرچشمه‌گرفته و بر همین اساس نیز تکامل یافته است و می‌یابد. مثلاً "احتیاج به تقسیم اراضی در اطراف روودخانه" نیل که طغیان می‌کرد و حدود اراضی را معدوم می‌کرد، علم هندسه را در مصر قدیماً بجاد کرد. علم، قوانین "آبرزکتیو" عالم را به انسانها می‌شناشد و بدین ترتیب آنها بهتر می‌توانند بر نیروهای طبیعت و اجتماع مسلط شوند و راه زندگی بهتر را بیابند و از رنج کاربکا هند. علم، افق دید انسانها را وسعت می‌بخشد و آنها را از قید تعصبهای خشک و کوتاه‌بینانه رها می‌کند و یک جهان بینی عمیق و مطابق با واقعیت به آنها عرضه می‌کند.

همانطور که پیش از این گفته شد، انسانها ضمن برخورد با طبیعت و محیط اجتماع برای رفع نیازمندی‌ها بر اشیاء و پدیده‌های گوناگون آنها شناخت حاصل می‌کنند و با معیار عمل تشخیص می‌دهند که شناختشان حقیقت است یا خیال باطل. مثلاً "می‌گوئیم یخ بستن جیوه در منهای ۳۹ درجه حرارت یک حقیقت است، زیرا می‌توان عملاً" در آزمایشگاه واقعیت آنرا نشان داد. هر شناختی دارای دو جنبهٔ عاطفی و ادراکی است علم با جنبه ادراکی شناخت سروکار دارد و هنر به جنبهٔ عاطفی آن می‌پردازد. به عبارت دیگر، هنر شکل انعکاس واقعیت بیرونی است در ذهن بشر، در تخیلات هنرمندانه. هنر با منعکس کردن دنیای محیط، در فهم آن به مردمان کمک می‌کند. هنر ابزار نیرومندیست در خدمت سیاست و اخلاق و تربیت.

از آنجا که در دنیای محیط ما پدیده‌ها و حوادث گوناگونی روی میدهد، برای

منعکس کردن آنها هم در کارهای هنری، روشاهای گوناگونی پیدا شده. تنوع در روشاهای هنری زاده تنوع در پدیده‌ها و حوادث طبیعی و اجتماعی است. شعر و افسانه و تئاتر و موسیقی و سینما و معماری و نقاشی و مجسمه سازی هر کدام به طریق خاص خود واقعیت (نظام هستی) را منعکس می‌کند.

هنر همزمان با جامعه بشری در جریان کار برای رفع نیازمندیهای حیاتی زاده شد. هنر ذاتا" و مستقیما" با کار همبسته بود. ارتباط این دو تا امروز نیز حفظ شده است اگر چه بطور غیر مستقیم، هنر حقیقی همواره برای انسانها در زندگی و کارشان هدفی واقعی بوده است. هنر بدیشان در مبارزه با نیروهای طبیعت و اجتماع یاری کرده است، لذت را برایشان آورده است و در کسب توانائی کار و مبارزه، الهام بخش آنها بوده است.

هنرهایی از چیزی طرفداری کرده است، ما هرگز "هنر ناب" و "هنر برای هنر و بیطرف" نداریم و نداشته ایم. هر هنری لازمه اش این است که از چیزی طرفداری کند. اسکارواولد با خلق زیبائیها و شگفتیهای محض و با نکته پردازیها و نادرگوئیهای لطف آمیزش در حقیقت به مخالفت با کارخانه دارهای سود جوی عصر خود برخاسته بود که بخاطر سود همه چیز را فدا می‌کردند و دود کارخانه‌هایشان زیبائی شهرها و باعها را زیبین می‌برد. می‌بینید که هنر اسکارواولد هم به تعبیری باز برای اجتماع بود. البته در این میان، هنر منحتم‌هم داریم که به سود طبقات پوسیده و بیکاره اجتماع کار می‌کند. مثلاً "بگیرید هنر اشرافی را که در توجیه زندگی اشرافی و خوشگذرانی هایشان می‌کوشد. از ادبیات خودمان بگیرید داستانهای علی دشتی را. هنر با نفوذ عمیقی که آثار هنری در عواطف و احساسات مردم می‌کند، اسلحه‌ای نیرومند به شمار می‌رود. به همین علت است که هر یک از طبقات اجتماعی می‌کوشد که هنر را وسیله‌ای کند برای پیش بردن عقاید سیاسی و اخلاقی و دیگر عقاید خود و نیز می‌کوشد که آثار هنری را به نفع خود تفسیر کند.

مثلاً "اشراف و پولداران بزرگ، آثار کامو را چنین تفسیر می‌کنند که دنیا پوچ و بی شر است. با این تفسیر غلط، آنها در حفظ اشرافیت خود می‌کوشند، حال آنکه میدانیم کامو با طرح پوچی فقط نخستین قدم را بر میدارد. در قدمهای بعدی، مساله عصیان بر ضد پوچی و طرح زندگی بهتر را به میان می‌کشد.

چنگیز مرآتی

بها : ٤٠ ريال

تهیه و تنظیم از :

کمیته مشترک دانش آموزان ، دانشجویان و معلمان پیشگام

دیجیتال کنندہ : نینا پویان